

اخلاق و سیاست بین الملل

تاریخ دریافت: ۸۳ / ۷ / ۱۹

تاریخ تأیید: ۸۳ / ۷ / ۲۲

دکتر محمد ستوده *

بحث رابطه اخلاق و سیاست در عرصه سیاست بین المللی مورد توجه صاحب نظران و نظریه پردازان روابط بین الملل بوده است. رئالیست‌ها امکان به کارگیری الزامات اخلاقی را در سیاست بین الملل منتفی می‌دانند، حال آن‌که ایده آلیست‌ها نسبت به تحقق آن خوش بین هستند. در این پژوهش، رابطه اخلاق و سیاست بین الملل با توجه به نحوه توزیع قدرت در سه وضعیت ساختاری امپراتوری، دولت - ملت و حکومت جهانی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، سیاست بین الملل، ساختار قدرت، ایده آلیسم و رئالیسم.

مقدمه

یکی از موضوعات اساسی نظام بین الملل فعلی مسئله اخلاق، ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی، باورهای انسانی و میزان نقش و کارآمدی آنها در هدایت و جهت‌دهی به دولت‌های ملی است. در شرایط و وضعیت کنونی بیش از هر زمان دیگر سؤالات متعددی درباره جایگاه و نقش ارزش‌های اخلاقی و انسانی در سیاست بین الملل مطرح می‌شود. نگاهی به دیدگاه رئالیست‌ها نشان می‌دهد که باید بحث ارزش‌های اخلاقی را از سیاست بین الملل جدا کرد و تعریف ویژه‌ای از آن را در محیط بین المللی ارائه داد، در حالی که ایده آلیست‌ها معتقدند که میان دو محیط داخلی و بین المللی جدایی

وجود ندارد و قواعد و هنجارهای داخلی را می‌توان در محیط بین‌المللی به کار گرفت.^۱ برای تبیین موضوع ابتدا باید مشخص گردد که مفهوم اخلاق چیست؟ آیا می‌توان از معیارهای اخلاقی محیط داخلی در محیط بین‌المللی استفاده کرد؟ چه دیدگاه‌هایی درباره اخلاق بین‌المللی وجود دارد؟ چه وضعیتی اخلاقی، و چه وضعیتی غیر اخلاقی است؟ آیا اخلاق در وضعیت‌های عادی، بحرانی و جنگ به یک معناست؟ باید‌های اخلاقی نظام بین‌المللی از کجا نشأت می‌گیرد؟ ملاک رفتار اخلاقی دولت‌ها، عقلانیت است یا تکلیف؟ میان اخلاق و عدالت، اخلاق و حقوق بشر، اخلاق و احترام متقابل و عدم مداخله در امور کشورها چه نسبتی وجود دارد؟ اخلاق در جهان فرا اطلاعاتی و فرا صنعتی از چه جایگاهی برخوردار است؟

تعریف اخلاق

در باره اخلاق تعاریف متعددی بیان شده است: گاهی اخلاق با توجه به شخص انسان و بر مبنای نیروهای باطنی وی تعریف شده و زمانی در قالب اخلاق اجتماعی در ساحت تعاملات جمعی آرایه گردیده است. اخلاق در لغت به معنای دانش بد و نیک‌خوی‌ها، و علم اخلاق، علم معاشرت با خلق است،^۲ از این رو رفتارها و اقدامات انسان متفاوت می‌باشد: برخی از افعال، طبیعی و عادی است و برخی دیگر، ارزشی و فرامادی می‌باشد:

کارهای اخلاقی، در ذهن و وجدان بشر دارای ارزش و قیمت است، گرانبها است ولی نوع ارزش‌اش با ارزش‌های مادی - مقیاس را هر اندازه بالا بگیرد - متفاوت است. آن یک ارزش دیگری است؛ ارزشی است مافوق ارزش‌های مادی.^۳

از سوی دیگر، ملاک و معیار فعل اخلاقی در مکاتب و فرهنگ کشورها یکسان نمی‌باشد و درباره آن دیدگاه‌های متعددی بیان شده است. اخلاق فردی با اخلاق اجتماعی متفاوت است و آنچه محور مباحث اخلاقی در سیاست داخلی و بین‌المللی می‌باشد، جنبه اجتماعی اخلاق است و اخلاقیات* عبارت از «مجموعه‌ای از قواعد و هنجارهایی است که کردار انسان را راهنمایی و مهیار می‌کند»^۴ و اخلاق نیز مقوله‌ای است که حدود و نحوه انجام کار را مشخص می‌سازد. اخلاق از این حیث شبیه قانون، حقوق و آداب و رسوم است، ولی با آنها تفاوت دارد؛ برای نمونه، موضوعاتی که عرف به آنها می‌پردازد، در حد موضوعات مربوط به قانون و اخلاق از اهمیت اجتماعی حیاتی برخوردار نیست، زیرا عرف عمدتاً به ظواهر، سلايق و نمادهایی توجه دارد که همواره به فضیلت و تکامل منجر نمی‌شود،

*Morality.

هم‌چنین ضمانت اجرای فرمان‌های اخلاقی تا حد زیادی بر مکانیسم‌های درونی استوار است و از این رو، از قانون متمایز می‌گردد.^۵

تعریف اخلاق در سطح نظام بین‌المللی را نیز می‌توان با ره‌یافت تقلیل‌گرایانه با محور قرار دادن دولت‌ها بیان کرد. در این ره‌یافت، دولت‌های ملی به مثابه انسان‌هایی هستند که رفتارهای متنوعی دارند که می‌تواند اخلاقی یا غیر اخلاقی باشد. این ره‌یافت، اخلاق را مجموعه‌ای از معیارها و هنجارهای ارزشی می‌داند که اقدامات و رفتارهای دولت‌ها را هدایت می‌کند. تفاوت اخلاق در جامعه ملی با نظام بین‌المللی در این است که در جامعه ملی، افراد مصدر رفتارهای اخلاقی هستند و محیط عملیاتی آنها به مرزهای ملی محدود است، در حالی که در نظام بین‌الملل دولت‌ها در قالب نهادها و سازمان‌ها، به صورت رسمی و غیر رسمی منشأ رفتارهای اخلاقی‌اند و محیط عملیاتی آنها، محیط بین‌المللی است که از قواعد و مقررات و هنجارهای الزام‌آور و لازم‌الاجرای کشوری برخوردار نمی‌باشد.

آنچه بحث اخلاق را در سیاست بین‌الملل تبیین می‌نماید، ارتباط مؤثر و مستقیم آن با ساختار قدرت در نظام بین‌الملل است. محور بحث حاضر در این است که چگونه ساختار قدرت در سیاست و نظام بین‌الملل می‌تواند زمینه‌ها و فرصت‌های لازم را برای تحقق اخلاق در تعاملات بین‌المللی محدود سازد و یا به تقویت آن کمک کند. در این جا اخلاق در سیاست بین‌الملل را با توجه به ساختار قدرت در سطح نظام بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اخلاق و ساختار قدرت در سیاست بین‌الملل

در سطح نظام بین‌المللی نحوه توزیع قدرت، دولت‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. بحث اخلاق در سیاست بین‌الملل ارتباط وثیقی با قدرت و نحوه توزیع قدرت دارد و اساساً بر مبنای منطق واقع‌گرایی، ساختار نظام بین‌الملل از طریق نحوه توزیع قدرت به دست می‌آید. از این نظر ساختارهای متفاوت، فرصت‌های نابرابری را در اختیار دولت قرار می‌دهد و دولت در نظام ساختاری از موقعیت و منزلت معینی برخوردار می‌شود و ایفای نقش آن در درون ساختارهای تعریف شده امکان‌پذیر است. از سوی دیگر، هر اقدام و رفتار دولت در صحنه بین‌المللی به قدرت نیاز دارد، لذا کشورهایی که از قدرت بیشتری برخوردارند، توان اقدامات، و رفتارهای بیشتری خواهند داشت.^۶ ترسیم این وضعیت باعث دسته‌بندی دولت‌ها بر اساس سطح قدرت به دولت‌های ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت متوسط، قدرت کوچک و قدرت ذره‌ای می‌گردد و نابرابری قدرت دولت‌ها در سطح بین‌المللی همواره زمینه‌ساز ظلم و ستم و غارت اموال، ثروت و منافع قدرت‌های ضعیف شده است. این مسئله را می‌توان در سه

وضعیت ساختاری امپراتوری، دولت ملی و حکومت جهانی مورد بررسی قرار داد.

۱. اخلاق در ساختار امپراتوری

مطالعه سیاست جهانی در ساختار امپراتوری می‌تواند رقابت‌ها و منازعات شدید قدرت‌های امپراتوری را برای بسط قدرت و سیطره بر مناطق دوردست نشان دهد. رفتار حکومت‌های امپراتوری در تاریخ گذشته مصداقی از دیدگاه رئالیست‌ها درباره سیاست بین الملل است. دیدگاه رئالیست‌ها که برگرفته از نظریه‌های ماکیاوول و هابس می‌باشد^۷، ماهیت دولت‌ها را شرور می‌داند که هر یک در پی کسب قدرت و افزایش آن هستند و محوری‌ترین هدفشان تأمین منافع خود می‌باشد. در این حالت بحث از رفع تبعیض و برقراری عدالت بی‌معناست و سیاست مقدم بر اخلاق می‌باشد.

نگاهی به تاریخ روابط بین الملل نشان می‌دهد که قبل از ظهور دولت‌های ملی در عرصه نظام بین المللی، امپراتوری‌ها مهم‌ترین بازیگران سیاست جهانی بودند و رفتار و عملکرد امپراتوری‌ها و نحوه تعامل آنها با یکدیگر تاریخ جهانی را رقم می‌زد. اساس قدرت و سیاست امپراتوری‌ها بر زور و نظامی‌گری مبتنی بود و هر یک از آنها به منظور بسط سرزمین و افزایش قدرت و جمعیت در حال رقابت و جنگ با یکدیگر بودند. از دیگر ویژگی آنها این بود که وحدت‌شان بیشتر با قدرت نظامی پدید می‌آمد و ساخت سیاسی قدرت بر محوریت شخصی امپراتور و اطاعت از سوی سایرین بود و یک نظریه اخلاقی یا سیاسی تحت لوای دین یا ایدئولوژی، برای صلح و هماهنگی مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ به عبارت دیگر «امپراتوری‌ها هنگامی در تاریخ بشر پدید آمدند که اقوامی با روحیه‌ی جنگاوری و جهان‌گیری قومی دامنه‌ی قدرت سیاسی خویش را بسط دادند و بر اقوام دیگر چیره شدند و سپس انگیزه‌های ایدئولوژیک... نیز بر آن افزوده شد»^۸.

برخی از امپراتوری‌ها از جمله امپراتوری‌های قدیم مصر، بابل، آشور، ایران، چین، ژاپن، یونان و روم دوام بیشتری داشتند. امپراتوری آشور تا حد زیادی از طریق لشکرکشی و جنگ به حیات خود ادامه می‌داد و اغلب با کسانی که بر آنها چیره می‌شد، با خشونت و ستمگری رفتار می‌کرد.^۹ جنگ‌هایی که پادشاهان آشور هر سال به آن دست می‌زدند، هم جنبه‌ی دفاعی و هم جنبه‌ی غارت‌گری داشت و از طرفی، دارای انگیزه مذهبی و تا حدی اخلاقی بود. دشمنان شاه دشمنان خدا بودند، آنها شیاطینی بودند که می‌بایست مجازات شوند.^{۱۰}

در قرون وسطی به بعد امپراتوری‌های دریایی و زمینی با ابعاد گسترده‌تری ظاهر شدند که از جمله آنها می‌توان به امپراتوری‌های پرتغال، اسپانیا، هلند، فرانسه، بریتانیا، آلمان، ایتالیا، بلژیک و ژاپن اشاره کرد. هر یک از این امپراتوری‌ها برای بسط قدرت و سرزمین خود، اقدامات جنگی و مداخله

جویانه‌ای را انجام دادند. امپراتوری پرتغال به دنبال کشف قاره آفریقا در سال ۱۴۵۶ میلادی به ساحل گینه دست یافت و با دور زدن قاره آفریقا و واسکودوگاما، در سال ۱۴۸۹ میلادی به هند رسید و این شبه قاره را استعمار کرد.^{۱۱} با کشف قاره آمریکا از سوی کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ میلادی، استعمار اسپانیا در این قاره آغاز شد.

کشف و استعمار قاره آمریکا، دولت اسپانیا را در قرن شانزدهم میلادی به اوج عظمت رسانده بود و این کشور به صورت بزرگ‌ترین و مسلط‌ترین امپراتوری جهان در آن قرن درآمد. وسعت امپراتوری و افزایش توان اقتصادی به لحاظ پشتوانه شمش‌های طلا و نقره آمریکا و برتری طلبی اسپانیا در عرصه نظامی، به این دولت اجازه می‌داد تا در امور بین‌المللی نقش اساسی ایفا کند.^{۱۲}

تاریخ مداخله‌ها و توسعه‌طلبی‌های امپراتوری‌های هلند، فرانسه، بریتانیا و غیره نیز بیان‌گر گسترش قدرت به هر نحو ممکن و به دور از اخلاق و ارزش‌های معنوی است. مداخله‌ها و مستعمره‌گیری بریتانیا را می‌توان در قاره‌های آمریکا، آسیا، اروپا و آفریقا مشاهده کرد. حضور بریتانیا در قاره آمریکا بسیار گسترده بود، به طوری که مستعمرات متعددی را در امریکای شمالی به دست آورد و سرانجام، «خصوصیت میان فرانسه و انگلستان در امریکای شمالی در جریان چهار جنگ پیاپی که حدود هفتاد سال (۱۶۸۹ - ۱۷۵۹م) طول کشید، پیامدهای ناگواری را به همراه آورد».^{۱۳} قدرت‌های امپراتوری و استعماری اقدامات غیر انسانی و ضد اخلاقی خود را به طُرُق مختلف توجیه نمودند و آنها را طبیعی جلوه دادند که از جمله آنها می‌توان به نژادگرایی و تجارت برده اشاره کرد.

نژادگرایی و تجارت برده

از ابزارهای قدرت‌های امپراتوری برای سلطه‌گری، تأکید بر اختلافات نژادی و نابرابری میان ملت‌ها می‌باشد، زیرا بر اساس نظریه‌های نژادی، انسان‌ها به نژادهای پست و برتر تقسیم می‌شوند و نظریه نژادی سلطه یک طبقه، قوم و ملت را بر سایرین تأیید می‌کند و تحقیر یک طرف را به همراه می‌آورد. نگاهی به تاریخ عهد باستان و یونان نشان دهنده تمایز میان گروه‌های انسانی می‌باشد؛ ایده‌هایی که حکایت از نابرابری طبقاتی و امتیازات یک گروه بر گروه دیگر می‌کرد. «ایده‌های مبتنی بر نابرابری نژادی در میان طبقات اجتماعی در دوران فئودالیسم به اوج رسید. در آن دوران، امتیازات طبقاتی رسماً به وسیله سیستم طبقه اجتماعی تثبیت شد، نجبا اعتقاد داشتند که دارای... خون رنگین‌تر می‌باشند».^{۱۴}

در قرن نوزدهم عقاید مربوط به برتری‌های نژادی به شدت رواج یافت و کنت دو گوبینو در کتاب «مقالاتی در بیان اختلافات نژادها» در سال ۱۸۵۳ میلادی از آن دفاع کرد. از دیدگاه وی، بشریت سه نژاد آریا، زرد و سیاه دارند و این نژادها نه تنها فطرتاً با هم اختلاف دارند، بلکه ذاتاً نابرابر هستند. نژاد آریا از زردها بالاتر است و سیاه از هر دوی اینها پایین‌تر می‌باشد.^{۱۵} وی می‌گوید:

نژاد سفید که از همان آغاز هوشیاری و نیروی فکری آشکارتری از خود نشان داد، بر سایر نژادها که از نظر شمار، به مراتب از او افزون‌ترند، تسلط پیدا کرد. این سلطه به این معنا نبود که این نژاد قدرت خود را به رقیبان تحقیر شده‌اش تحمیل کرد، زیرا هیچ وقت ارتباطی با آنها نداشت، بلکه از این جهت بود که قابلیت خود را برای کسب تمدن از بالاترین سطوح نسبت به آنها که به کلی فاقد آن بودند، به ثبوت رسانید.^{۱۶}

نظریه چارلز داروین در سال ۱۸۵۹ میلادی درباره تنازع بقا و باقی ماندن نژاد برتر، به نظریه نژادگرایی کمک زیادی کرد. نژادگرایی و تقسیم انسان‌ها به دون مایه و برتر، خود را در قالب تجارت برده نشان داد. برده‌داری و تجارت برده در تاریخ نظام امپراتوری، سرگذشت وحشتناکی از سیاست دُول قدرتمند را بازگو می‌کند. از ویژگی‌های این دوره، آن است که انسان‌های ضعیف از حقوق فردی و اجتماعی خود محروم بوده و تسلیم قدرت‌های مسلط شدند و حیات آنها تابعی از منافع و تمایلات قدرت‌های امپراتوری بود. شاید بتوان دوره برده‌داری را یکی از غیر اخلاقی‌ترین دوران حیات بشری دانست. تجارت برده در آفریقا از سوی قدرت‌های اروپایی، با بدترین وضع صورت می‌گرفت، بردگان در کشتی‌ها به زنجیر کشیده می‌شدند و تعدادی از آنها قبل از رسیدن به مقصد از بین می‌رفتند.^{۱۷} ابتدا پرتغالی‌ها در اواسط سال ۱۴۰۰ میلادی و سپس انگلستان، هلند و فرانسه در سال ۱۶۰۰ میلادی وارد تجارت برده شدند:

در اواسط سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی، اروپاییان بیش از ده میلیون برده از سواحل غرب آفریقا بین سنگال و آنگولا وارد آمریکا نمودند که حدود پانصد هزار تن از آنها به ایالات متحده و کانادا وارد شدند.^{۱۸}

اخلاق در ساختار دولت ملی

تغییر نظام بین‌الملل از ساختار امپراتوری به «دولت - ملت» در ادبیات اروپایی از سال ۱۶۴۸ میلادی با معاهده وستفاليا آغاز شد. دولت - ملت پدیده‌ای مدرن است که با شکل‌گیری نوعی از دولت به وجود می‌آید و استفاده مشروع از زور را تنها در درون یک سرزمین با مرزهای مشخصی در اختیار دارد و در صدد متحد ساختن مردمی است که تحت حکمرانی‌اش قرار دارند و در شکل‌دهی این اتحاد از

ابزار همگن‌سازی، ایجاد فرهنگ مشترک، نمادها، ارزش‌ها، احیای سنت‌ها و اسطوره‌های اصل و نسب استفاده نموده، گاهی این ابزار را خود ابداع می‌کند.^{۱۹} از سوی دیگر، انحصار به کارگیری خشونت نه تنها در درون مرزهای ملی صورت می‌گیرد، بلکه ابزاری برای دفاع از منافع دولت - ملت در مقابل سایر دولت - ملت‌ها می‌باشد.^{۲۰}

مهم‌ترین مؤلفه دولت ملی، حاکمیت ملی است که آن را از سایر دولت‌ها متمایز می‌سازد. در این نظام، مرزهای ملی اهمیت دارد و هر ملت، ملل دیگر را بیگانه تلقی می‌کند و غیریت‌سازی و بیگانه‌گری یکی از متغیرهای اساسی هویت‌ساز آن می‌باشد و قرائت از نفع مشترک، ابتدا در درون سرزمین ملی معنا می‌یابد و بر آن تأکید می‌شود و ناسیونالیسم و عقلانیت به عنوان دو محصول عصر مدرن.^{۲۱} نظام بین‌الملل دولت ملی را قوام می‌بخشد و اخلاق در هیئت آن معنا می‌گیرد.

ناسیونالیسم و عقلانیت

تأکید بر ملت و ستایش آن به عنوان یک آیین، آثار و پیامدهای گسترده‌ای را برای سیاست بین‌الملل به همراه داشته است. ملی‌گرایی در قرون نوزدهم و بیستم هم سبب اتحاد و انسجام ملت شد و نظام بین‌الملل دولت محوری را حفظ کرد و هم منازعات، بحران‌ها و جنگ‌های متعددی را به وجود آورد. از دیدگاه ویلیام. ال. لانگر، ناسیونالیسم افراطی منشأ امپریالیسم و توسعه‌طلبی در قرن بیستم شد.^{۲۲} که مصداق آن، سیاست‌های فاشیستی آلمان هیتلری و بروز جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ میلادی می‌باشد. در واقع، پیوند ناسیونالیسم با قدرت دولتی به کاربرد ابزاری آن در روابط بین‌الملل از سوی دولت‌ها منجر گردید. گیرنا معتقد است:

این رژیم‌ها با تکیه بر نمادهای نژاد محور ناسیونالیستی، الگوهای خالص شهروندی و دفاع از برتری بعضی مردم نسبت به دیگران، احساسات ناسیونالیستی را استعمار کرده و آنها را به نوع کاملاً متضادی از ناسیونالیسم قلب نمودند، به نحوی که انحصارطلبی، بیگانه‌ستیزی، توسعه‌طلبی و ظلم، به مشخصه‌های اصلی آنها تبدیل شدند.^{۲۳}

در ساختار نظام بین‌الملل دولت محوری، بر عقلانیت به عنوان مبنای رفتاری دولت‌ها تأکید شد و این امر تا حد زیادی مقوله اخلاق، ارزش‌ها و امور معنوی را در سیاست خارجی دولت‌ها به حاشیه راند، زیرا عقلانیتی که در این نظام محوریت یافت مبتنی بر محاسبه سود و زیان مادی و معطوف به دستیابی به بیشترین میزان رفاه بود. اصل سودمندی رفتار از دو جهت نظری و عملی قابل بررسی است. اتکینسون در این باره می‌گوید:

که در فلان شرایط خاص، کدام رفتار موجب بیشترین رفاه می‌گردد. ولی اصالت سودمندی نظری، دارای دو مرحله است: اول، این که آیا چنین عملی بر طبق فلان قاعده اخلاقی پذیرفته شده، درست است یا نه؟ دوم، این که آیا واقعاً مراعات آن قاعده اخلاقی موجب رفاه بیشتری خواهد شد یا خیر؟^{۲۴}

در این دیدگاه، تأمین منافع ملی با استفاده از عقل ابزاری، مورد توجه دولت‌ها به ویژه دولت‌های تأثیرگذار بر معادلات جهانی قرار گرفت و به دولت به عنوان ابزار و دستگاهی برای دستیابی هر چه بیشتر به اهداف رفاهی نگریسته شد. «تعبیه بهترین و کاراترین وسایل برای امحای نسل بشر هم رفتاری عقلانی به معنای ابزاری آن است».^{۲۵} و دولت می‌تواند برای نیل به اهداف خود، ابزارهای کارا و سودمندی را برگزیند و رفتارهای خود را عقلانی کند. در این راستا اخلاق و ارزش‌ها نیز در خدمت منافع ملی قرار می‌گیرد و از آن به عنوان یک ابزار استفاده می‌شود.

اخلاق در ساختار حکومت جهانی

تحقق اخلاق و ارزش‌ها و برقراری عدالت در سطح جهان، همواره از آرزوها و خواسته‌های بشری بوده است و سازمان‌های بین‌المللی را می‌توان طلیعه عملی شدن اندیشه انسان برای دستیابی به جهان مسالمت‌آمیز و عاری از بحران‌ها و جنگ‌ها دانست. این آرزو در دوران حکومت‌های امپراتوری و قبل از آن وجود داشته و در ساختار نظام بین‌الملل دولت محوری بر ضرورت و اهمیت آن تأکید شده است. در این دیدگاه، دولت در عرصه داخلی و جهانی در خدمت اخلاق می‌باشد و اساساً اخلاق بر سیاست تقدم می‌یابد و سیاست، ابزاری برای نیل به سعادت محسوب می‌شود. ارسطو غایت دانش سیاست را نیک‌بختی که همانا رسیدن به فضایل اخلاقی است، ذکر می‌کند.^{۲۶}

کانت از جمله اندیشمندانی است که به تقویت اخلاق و ارزش‌های انسانی در سیاست بین‌الملل معتقد است. از دیدگاه وی، بالاترین خیر سیاسی صلح جهانی می‌باشد و صلح جهانی از طریق دولت اخلاقی امکان‌پذیر است که در این صورت، مهم‌ترین وظیفه دولت ترویج و حمایت از اخلاق در سطح بین‌المللی می‌باشد. به اعتقاد ایشان، همان‌طور که نفع شخصی، افراد را از وضع طبیعی به جامعه قانون‌مند هدایت کرد و سرانجام، پس از یک حالت طبیعی به ارزش‌ها و اخلاق روی آورد، در نظام بین‌المللی هم وابستگی‌های متقابل اقتصادی، نظام بین‌الملل را به سمت فدراسیونی بین‌المللی یا جامعه ملل به صورت قسمی جمهوری جهانی مرکب از قدرت‌های دارای حق حاکمیت سوق خواهد داد.^{۲۷}

کانت به برقراری صلح پایدار در سطح جهانی می‌اندیشد؛ صلحی که بر پایه اخلاق استوار است.

الغای پیمان‌های محرمانه، خلع سلاح عمومی، عدم مداخله در امور دولت‌ها، محو سیاست‌های براندازی، برقراری روابط برابر، انعقاد قراردادهای عادلانه، خیرخواهی و غیره می‌تواند سرآغاز سیاست نوین بین‌المللی و بیان‌گر نقش بنیادین اخلاق بین‌المللی باشد.

کانت اخلاق را امری مطلق می‌خواند چون هیچ چیز نمی‌تواند بی‌اعتنایی ما را به وظایف اخلاقی توجیه کند، پس بی‌قید و شرط و مطلقاً به آنها التزام داریم. در عین حال وی به تعارض عقل و خواهش‌های نفسانی واقف، و بر آن بود که کلید قوانین اخلاقی به صورت اوامر ظاهر می‌شوند و دولت، پیش شرط حتمی هر گونه پالایش اخلاقی انسان است.^{۲۸}

کانت درباره اخلاق به عنوان امر مطلق سه فرمول را بیان می‌کند:

۱. فرمول خودآیینی یا قانون عام: هرگز نباید به شیوه‌ای عمل کنیم که نتوانیم اراده کنیم که ضابطه رفتاری من به صورت قانون عام درآید.

۲. فرمول احترام به کرامت اشخاص: چنان عمل کن که انسان را - خواه شخص خودت و خواه دیگران - همواره غایت بدانی، نه صرفاً وسیله.

۳. فرمول قانون‌گذاری برای جامعه اخلاقی: همه ضابطه‌های ناشی از قانون‌گذاری خود ما باید با یک ملکوت امکانی غایت چنان هماهنگ باشند که گویی آن (ملکوت) ملک طبیعت است.^{۲۹}

در نگرش اخلاقی کانت خودانگاری، خودمحوری و خودپسندی برآمده از نظام دولت - ملت و ستفالیایی وجود ندارد و فاصله میان محیط داخلی و خارجی از میان برداشته می‌شود و همه ملت‌ها و دولت‌ها تابع سرنوشتی واحد قرار می‌گیرند و خیر عام جایگزین منافع و مصلحت‌های ملی گرایانه می‌شود. در اندیشه کانت، رفتار و اقدامات افراد بر حسب انجام وظیفه صورت می‌گیرد و مادامی که به وظیفه عمل شود، فرد با فضیلت محسوب می‌شود و اساس تکلیف امری اخلاقی است و از سویی، انسان برای نیل به کمال وظیفه دارد و از سوی دیگر، سعادت دیگران نیز برای فرد به عنوان غایتی الزام‌آور محسوب می‌گردد. وی می‌گوید:

وظیفه اخلاقی برای ایجاد سعادت دیگران این است که غایات دیگران را غایات خود بدانیم؛

البته تنها تا آن جا که این غایات غیر اخلاقی نباشد.^{۳۰}

دیدگاه کانت دربر دارنده آموزه‌های ایده‌لیستی در نظام بین‌الملل است که بر هنجارهای انسانی و حقوقی تأکید می‌کند؛ هنجارهایی که دولت‌ها را موظف می‌سازد از اقتدار و حاکمیت ملی خود به نفع خیر عام بشری و تقویت نهادهای فراملی بکاهند و خیر خود را در چارچوب منافع عام بشری بنگرند. بر این اساس، معضلات گسترده انسان‌ها در عرصه بین‌المللی ناشی از صورت‌بندی و ساختار جهانی

است و اصلاح ساختاری در قلمروهای حقوقی و سیاسی نه تنها مسایل جهان سیاست را سامان می‌بخشد، بلکه سیاست جهان را نیز اخلاقی می‌کند. این ساختار در قالب حکومت جهانی و مشارکت همه جانبه دولت‌ها در ساخت آن امکان‌پذیر است، به گونه‌ای که توزیع قدرت در آن به صورت عادلانه صورت گیرد و فرد و دولت سعادت دیگران را نیز همانند سعادت خود بدانند. به نظر می‌رسد در وضعیت کنونی که جهان در حالت وابستگی‌های متقابل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به صورت متقارن یا نامتقارن قرار دارد، بیش از هر زمانی حرکت به سمت تحقق بخشیدن به ایده‌های انسانی در سطح اخلاق و ارزش‌های انسانی تقویت شده است: از طرفی، مسایل بشری همانند تبعیض و بی‌عدالتی، جنگ و بی‌ثباتی، جنایت، مواد مخدر و غیره جهانی شده و اقدامات جمعی جهانی برای رفع آنها ضروری است و از سوی دیگر، جهان در عصر فرا اطلاعات بیش از هر زمانی به هم تنیده شده و آگاهی‌های ملت‌ها نسبت به مسایل سیاست بین‌الملل افزایش یافته.^{۳۱} و این امر می‌تواند زمینه‌های توجه به اخلاق و تقدم یافتن آن به سیاست را تقویت نماید و بشریت را به خواست و آرزوی دیرینه‌اش یعنی ساخت جامعه جهانی بر مبنای عدالت و برابری نزدیک سازد به عبارت دیگر می‌توان گفت بشریت تجربه دو ساختار قدرت امپراطوری و دولت ملی را در پیش روی دارد. ساختارهایی که در قاموس خود همواره اخلاق و ارزش‌ها را به حاشیه رانده و یا از طریق محدود ساختن، آن را تضعیف یا سرکوب نموده است و در صورت لزوم، معنی و مفهوم خاصی به آن داده و در راستای مقاصد خویش قرار داده است. به نظر می‌رسد ساختار حکومت جهانی تحت تأثیر اندیشه‌ها و آرزوهای بشری و قرائت مجدد از نفع مشترک و توجه به انگیزه‌ها، انگیزه‌ها، باورها، ارزش‌ها و اخلاق می‌تواند نحوه توزیع قدرت در سطح جهان را تحت تأثیر قرار داده و تحت این شرایط وضعیت مناسبی را برای توجه نمودن به ارزش‌ها و اخلاق فراهم سازد هر چند موانع و چالش‌های آن را نیز نمی‌توان نادیده گرفت.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره بحث اخلاق در نگاه رئالیستی ر.ک:

Gordon' Graham. Ethics and International Pelations: Cambridge: Blackwell publishers LTD. 1997' PP. 23.

۲. لغت نامه دهخدا، ج ۱، ص ۱۲۹۶.

۳. مرتضی مطهری، فلسفه اخلاق (تهران: صدرا، ۱۳۷۸)، ص ۱۴.

۴. علی‌رضا شایان مهر، دائرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، «کتاب دوم» (تهران: کیهان، ۱۳۷۹)، ص ۴۶.

۵. ر.ک: ویلیام. کی. فرانکنا، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، (قم: کتاب طه)، ص ۲۴.

۶. درباره دیدگاه رئالیست‌ها و نقد آن، ر.ک:

- هانس جی. مورگنتا، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی،

۱۳۷۴).

Paul. R. Viotti and Mark, kaupp, International Relations Theory: Realism, Pluralism, Globalism (New york, Macmillan Press 1987).

۷. درباره نظریه‌های ماکیاوول و هابس، ر.ک:

- نیکولو ماکیاوولی، گفتارها، ترجمه محمدحسن لطفی (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷) و شهریار، ترجمه داریوس آشوری،

(تهران: مرکز، ۱۳۷۵).

- توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰).

۸. داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی (تهران: مروارید، ۱۳۶۲)، ص ۳۵.

۹. دان ناردو، امپراطوری آشور، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه (تهران: ققنوس، ۱۳۸۱)، ص ۱۲.

۱۰. همان، ص ۵۰.

۱۱. نقی لطفی و محمدعلی علی‌زاده، تاریخ تحولات اروپا در قرون جدید (تهران: سمت، ۱۳۸۱)، ص ۸۳-۸۵.

۱۲. همان، ص ۹۵.

۱۳. فرانک. ال. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ترجمه ابراهیم صدقیانی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۶۴.

۱۴. لئونیدوف، نژادپرستی و جهان‌خواری، ترجمه غلامحسین فرنود (تهران: ابن سینا، بی‌تا)، ص ۱۰.

۱۵. عبدالرحیم ذاکر حسین، *تأسیسات حقوقی و سیاسی امپریالیستی* (تهران: چاپ بخش، ۱۳۶۸)، ص ۵۲.
۱۶. فرانسوا دو فونتت، *نژادگرایی*، ترجمه حسین شهیدزاده (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹)، ص ۶۱.
۱۷. ر.ک: آن مانتفیلد، *تجارت برده*، ترجمه محمود فلکی مقدم (تهران: گوتنبرگ، ۱۳۵۷).
۱۸. مسعود بلغانی، *مروری بر آفریقا* (تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۳)، ص ۱۳۰.
۱۹. مونتسرات گیرنا، *مکاتب ناسیونالیزم*، ترجمه امیر مسعود اجتهادی (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸)، ص ۸۱.
۲۰. همان، ص ۹۷.
۲۱. گلنر و گیدنز، *ناسیونالیزم را نتیجه عصر مدرن و دولت‌های مدرن می‌دانند در این باره*، ر.ک: همان، ص ۸۳-۸۴.
۲۲. احمد ساعی، *نظریه‌های امپریالیسم*، (ترجمه و تألیف) - (تهران: قومس، ۱۳۷۶)، ص ۵۹.
۲۳. مونتسرات گیرنا، همان، ص ۹۵. هم‌چنین درباره تأثیرات ناسیونالیسم بر روابط بین‌الملل، ر.ک: فرد هالییدی، *ملی‌گرایی*، ترجمه احمد علیخانی (تهران: دوره عالی جنگ، دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۷۹)، ص ۳۹-۴۵.
۲۴. آر.اف. اتکینسون، *فلسفه اخلاق*، ترجمه سهراب علوی‌نیا (تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹)، ص ۴۷.
۲۵. حسین بشیریه، *عقل در سیاست* (تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۲)، ص ۵۳.
۲۶. ارسطو، *اخلاق نیکو ماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی (تهران: طرح نو، ۱۳۷۸)، ص ۱۷.
۲۷. راجر سالیوان، *اخلاق در فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰)، ص ۵۲. هم‌چنین درباره الگوهای جایگزین دولت ملی، ر.ک:
- Hedley Bull, *The Anarchical society* (New York: The Macmillan Press Ltd 1999) P.P. 297 - 317.
۲۸. راجر سالیوان، همان، ص ۵۱-۶۱.
۲۹. همان، ص ۶۲.
۳۰. بروس اونی، *نظریه اخلاقی کانت*، ترجمه علی‌رضا آل بویه، (قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱)، ص ۲۴۷.
۳۱. درباره مباحث جدید بین‌المللی و اخلاق، ر.ک:
- Graham, Op. cit, P.P. 115 - 175.